



Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.











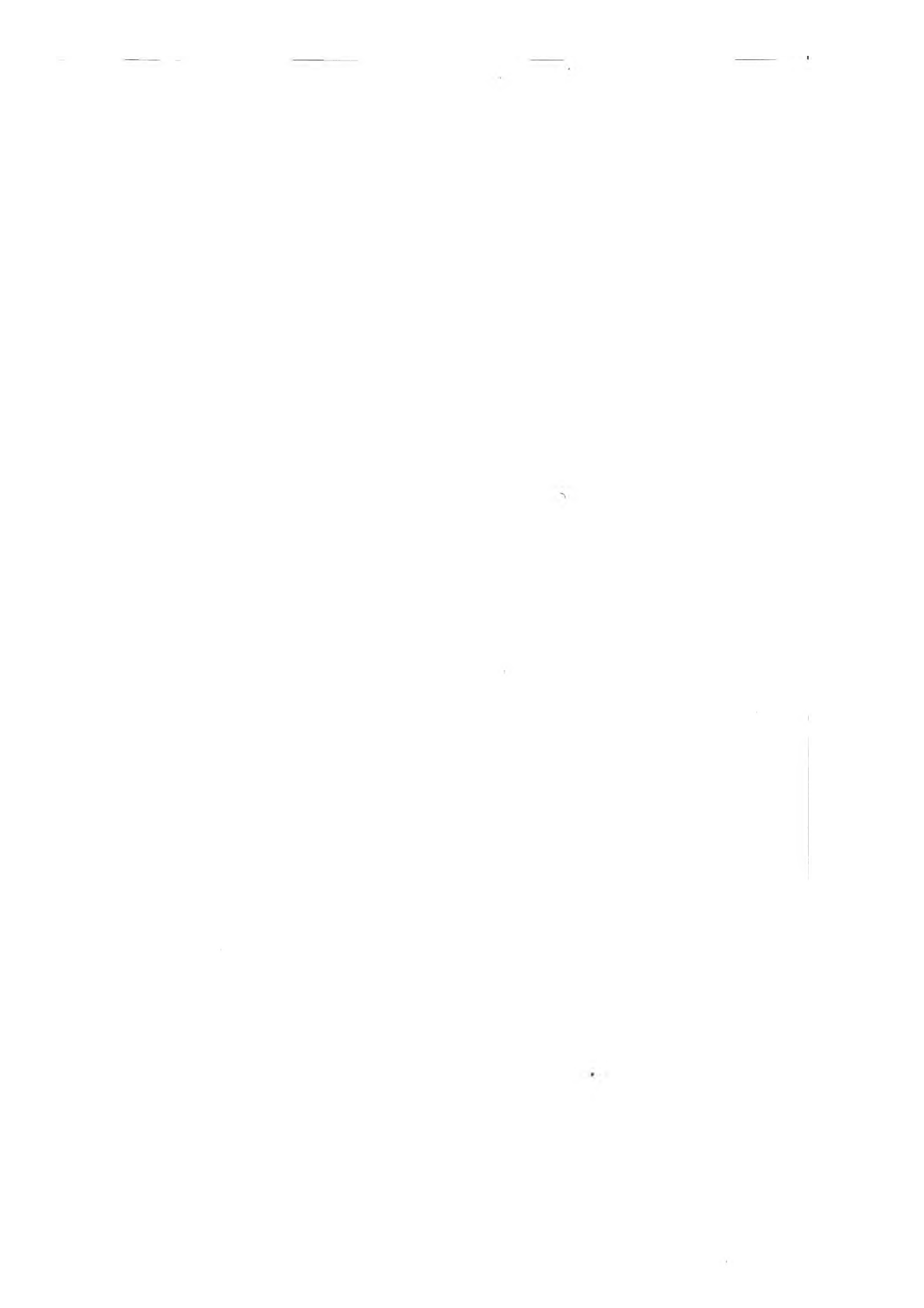


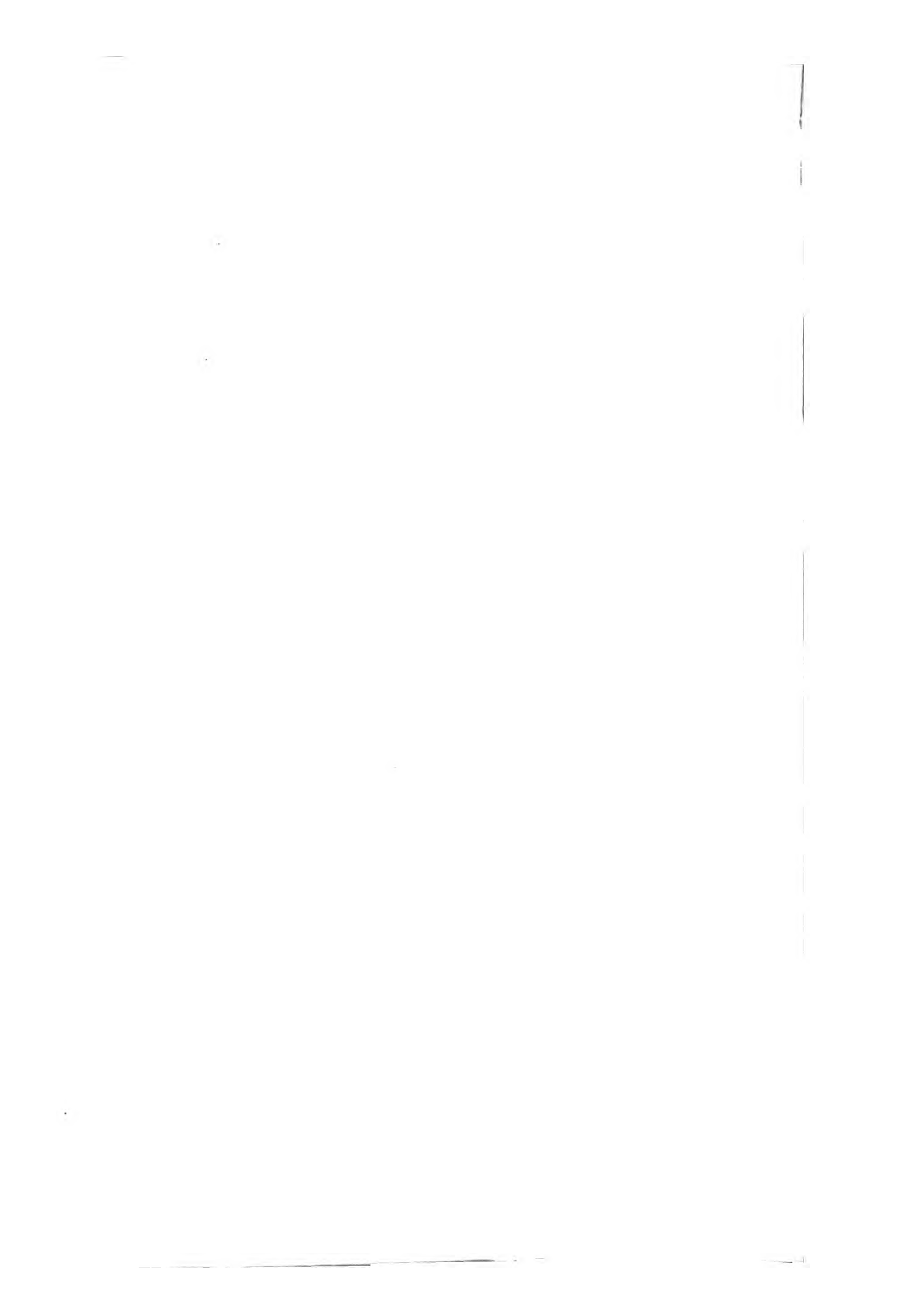




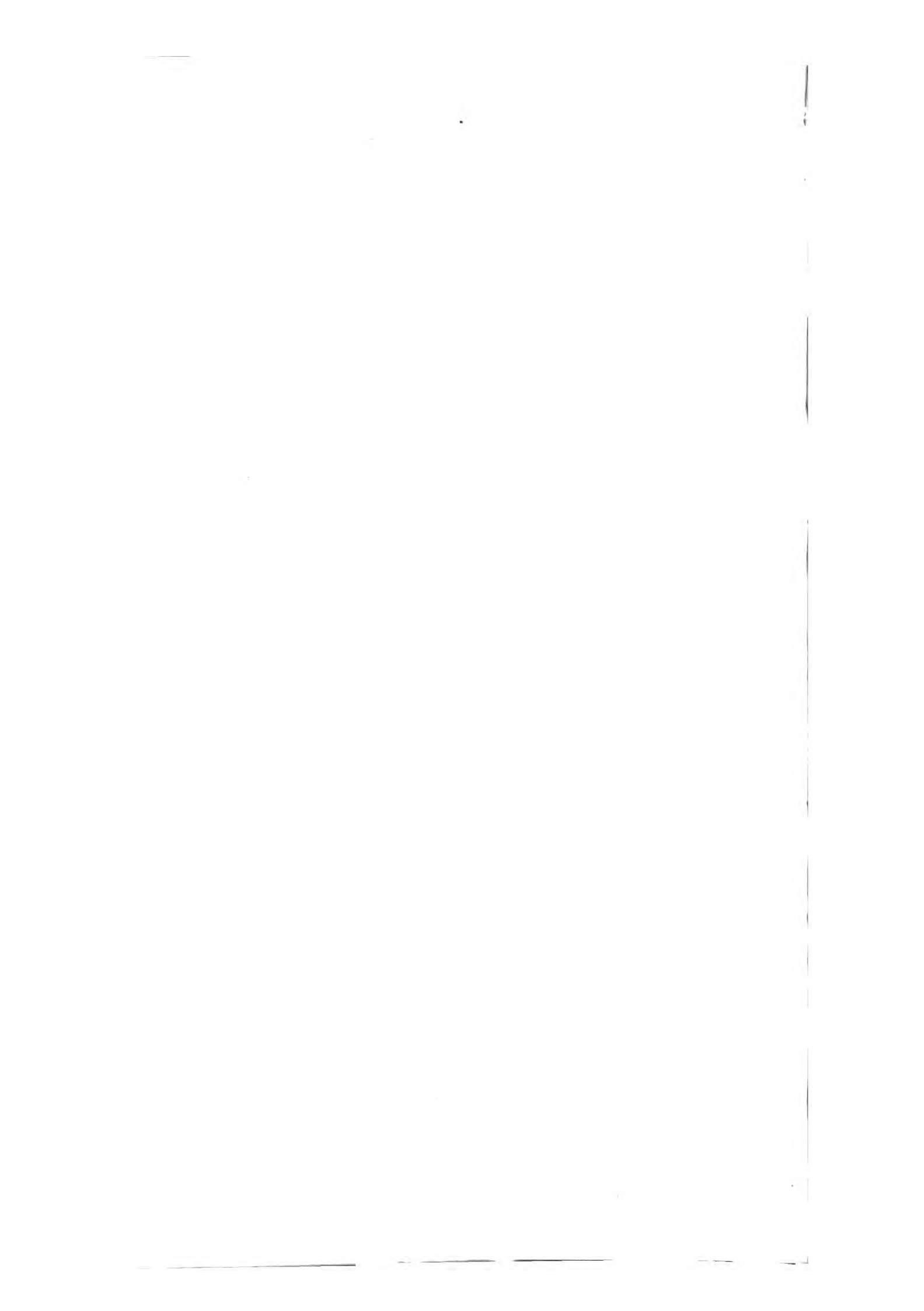






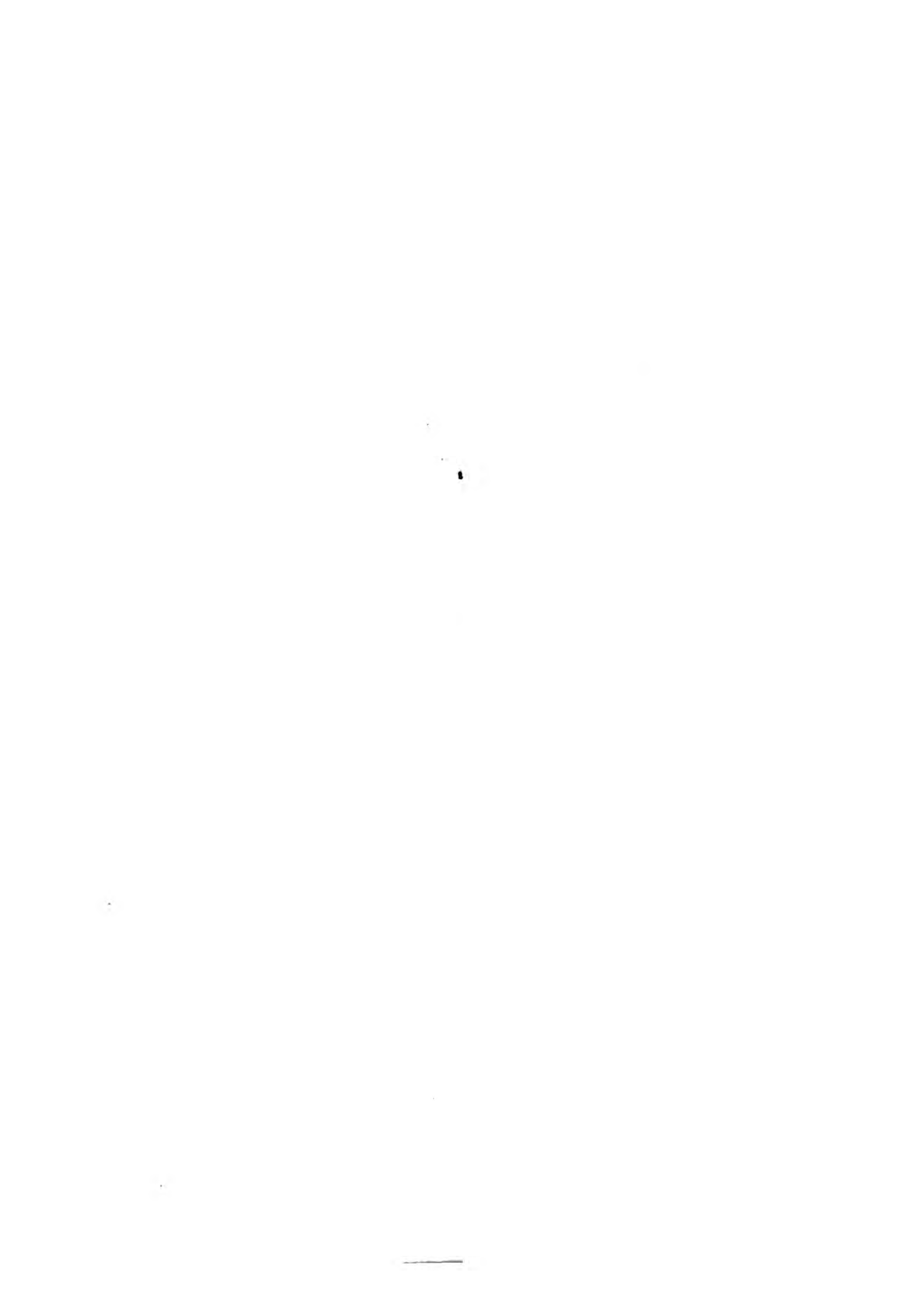


























<p>با کتاف زمین و ارا و شهرت قضیلت کیش از فک فطانت ز فکر روز و شب کردم شکایت غم - مدح رسب راه حقیقت ۸۵ ۱۲</p>	<p>ثمة تصنیفات از نظم معانی بسک آور چون نظم گم بار پی تاریخ تصنیف قصیده ثمة در واد این ندا ای فیض فکر</p>
---	--

دیگر ایضا



<p>بر مریدان کشاده راه ضمیر گوهر به نظم آمد گیسو ۸۵ ۱۲</p>	<p>چون مرتب شد این مناقب پیر فیض رشید از ملهم خیب</p>
--	--

خاتمة الطبع

ایزده هزاران سپاس که درینو لار ساله میلاد برکت بنیاد مسند آراے رسالت پیشواے
 مرسلین مہبط روح الایمن سید اولاد آدم ابو القاسم محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 موسوم بہ مولود النبی از تصنیف نسیف شاعر غرغخو رکتنا عالم المعنی فاضل لودعی مولوی
 پیر محمد صاحب خضری او دھوی اتالیق سرکار راون پور حسب فرمایش قدر شناس سخن
 غنشی ابو الحسن صاحب بمقام لکنؤ پانچستین در مطبع نامی فشی نول کشور باہ فروری ۱۸۸۲
 مطابق ماہ ربیع الاول ۱۲۹۹ ہجری زنگ پذیر انطباع گردید خداے برتر پسندیدہ اہل عالم فرما
 بنہ و کریمہ

بر سر شمشیر فقیرش پرتو خورشید است	در میان بارگده ذوالهنن خود صحت است
شاخ و برگ هر شجر با ذکر او ذکر او است	گوه و صحرا و طیور از ذکر او در ذکر حق
شیخ و شاب از جود او اند جهان بهره است	بر مراد خویش فایز گشته از باب تنگ
سنگریزه از نگاهش در لباس گوهر است	خلعت گلشن دهد از کاکتوش شویا
زلف آتش بوستان سان بستر همند را	اوست و مضار جان اند ز نیش خو سوا

او دوهویا چون ندارد مدحت او تنها

گشایان در کام ذکرش کنین کای خجسته را

تاج مستخرجه فشی محمد فیض الدین حسین

غم از فکر ت جهان دارد جلالت	بیا اے کلک گوهر بار فکرت
غم آید مدح آن اجمد بشهرت	نویس این صفحه کا فوراً گین
جمال الدین حسن مردو طریقت	مصنف راست چون پیر کرم است
طریقت یافتت از وی جلالت	ریاضت در جهان اظلمن لشمس
و جید الدهر عالم با فضیلت	ز مدحش گفت نظم بهره اندوز

عزم شاهین ز التفاتش در نزا د کفتر است	میل او گلزار سازد از همیشه محظر
دیدۀ ظاہر بکثرت بر نوازش گشتر است	دیدۀ دل بر تقاب شخنة حدت مقیم
هفت یوان فلک چون سایه پر سپهر است	گر عقاب همت او بر کشاید بال و پر
از رضا در بر قبا بر سر تسلیم فسر است	روز و شب ریاد حق از کار گیتی مشغول
غیرت فقرش تبرک چشم اغل چرک است	گر شو و یکسر جهان خورشیدان زرین نگا
هستیش خاک معلق را چو رحمت بر سر است	استخوان اندر گلو گیران ز جودش آر بند
هفت کشور در نظر از پریشه کمتر است	خواجگاه غول داند غر و جاه و نیوی
شمه از فیض عیش تا بشاه خاوست	لمحه از مهر و جودش دولت صحرا سیم
جلوه ماه کمالش از دکار روشن تر است	تیغ خورشید جمالش ساخت روشن بجزو
نوب نو پیدا ب عالم چون وجود اهر است	تنک عیش از افراخ عیش از زمین عیش
کل شیئی فی نظره مر خدا را مظهر است	دل نهاده اوست و ایم فی فعل الله شا
غیر حق نشناخت قدرش گر خرد را دواست	هستیش ز یر قباے کردگار جلوه گر
نیکنختان زمین را اقتدایش بر سر است	کاروان اهل دین را قافله سالار است

فصل بارش دران صحرا قدسی است	چون برآید بر سمند غم بهر سیر چرخ
رهر و از خاکپایش توتیای جوهر است	جد او سلطان ایمان شخنة چارم کتاب
بهفت راه چشم دوش برخش روشن تر است	قامت مهر شرف راد او نورانی قبا
خاکپایش را کمال توتیای سحر است	طلق از درگاه جاهش میرسد بلوق را
هتمش اصحن و رنگی بجان فرمانبر است	دوده اش اغوت تطهیر سجانی بست
للفضائل والکمالات علیه اجدر است	اته بحر عظیم من فیوض الکبریا
از شهادت در نهان دل برکشیده خجرا است	در ریاضت خانه او بهر قتل نفس دون
ظاهرش از بهر تقوی خلعت بازپورا است	باطنش اصبغة الله رنگ یگرنگی بر
صوت الله می از سقف و دیوار و در است	شمع ذمی الملکوت روشن در ریاضت است
خاک پایش اثر ابرار اکه انظر است	رشته آب وضو ششش چون آنخضر
در طریقت نسبتش مرفوع بر پیغمبر است	در ریاضت شیوه او شیوه با با فرید
در برآزادی قبا و پاکبازی افسر است	بر میان اوست لا خوف علیهم منطقه
چشمه تجرید او از چشمه خور برتر است	شد ز تدبیرش شکر آمیز شیر از تباص

قصیده در مدح قدوة السالکین زبدة العارفين واقف
 خفی و جلی مولانا جناب میر جمال الدین حسین صاحب قدس سره
 پیر و شاعر مصنف حضرت مولانا مولوی پیر محمد صاحب و دھوی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحر عرفان را جمال الدین همانا گوهر است	بر سپهر خوابگی و مجد مهر انور است
صدر نجباتاج اود با فخر اولاد حسین	خضر طینت شیدت میرت عزرا سر وقت است
اصلش اقوم جدش اکرم خاندانش محترم	روح اعظم شان منفیض جو و در خشک تر است
فضل او فضل علی و لطف او لطف حسن	جود او جود تقی و علم علم جعفر است
بحر عرفان و هدایت چرخ جان افتاب	رہنمای رنگارے صفیا نزار بہر است
ہر سہ منزل راز پاپوشش نگار افتخار	تحت لاہوت از جلوسنات او بہرہ ورا
سالک اہ طریقت واقف راز ازل	و حقیقت فرداندر معرفت بس با فرا
چون کند دامن گریبان رزیت خاندان	طائر صدرہ نشینش یار عرش اکبر است
لاجوردی طاق دامن غاشیہ پر و در است	کاسہ لیسین ہمت او مہر چرخ خضر است

دیگر ایضاً

<p>که دارم مرده از الهام حق به سخن انی معانی گوے اندازد تمیذات رحمانی سواد معرفت سایه حقیقت است اسامانی مشیخت مائل سالتش الطافات بانی نجیب و عاقل عادل عدالت است اشایانی تخلص او دوهوی رار و تبصنیف الاثانی بکف آورد با تشریق و تنویر و خشانی سفینه را خزینہ ساخت از دریا عدانی که سامع را بذوق دل رساند حال جدانی بگوش دل رسید این شعر از تائید حافی</p>	<p>بیاری کلک گوهر بار صد قم موج طغیانی چو سپید ماهش تازد که چو گان سخن باز کلامش شرح را مایه طریقت سخن پایه هدایت حاصل قاش کرمت و اصل شمس ادیب فاضل و کمال لبیب و کامل عقل محمد پیر علی مفتی را دهنپور مولانا لالی نعت فخر المسلمین از قلم جوش کنوز معجزات مصطفی را منتخب کرده تعالی الله چه شش فیض باطن اثر دارد بفکر سال بر خوردم که خواب خوش بچشم شد</p>
---	---

شفاد درینہ خوان از سر خلاص کاظمین

قبالہ جنبت الفردوسم از تشریف سبحانی

سخنور یکتا واقف اسرار خفی و جلی حلیم مزاجیدر علی صاحب
متخلص به شفا و ام بر کاتم

گوهر بیح رسول الله در سلک سواد	گرد و گلک سالک مسلوک و لدار سل
هول را سر دور کرده سال او کردم او	بیح محمود و عالم سرور و سردار گل

دیگر ایضاً

مولود نعت سرور و سالار کائنات	منظوم کرد چون گل گلزار غر و بار
طرز سواد سر می چشم حق آگهی	بین السطور شاهره دین استوار
شاداب نیک سنبل و ریحان معجزات	سر سبز نه نکات و معانیش آبدار
چون بروز دیشیم ز باغش بزیر چرخ	از شرق تا بغرب شود جمله عطر بار
صلوات علی محمد آل محمدی	خوانند بلبلان سخنور هزار بار
گلدسته ز مجمه و نیز مهمله	بند و شفا که سال نمایند آشکار

گفتند ساکنان جنان شفقان و
۶۳
۱۲

گلزار نعت فخر سلین پر گل و بهار
۶۳
۱۲

و

<p>تاریخ مستخرجہ منشی حسنا والا منشا شاعر بے بدل منشی محمد فیض الدین حسین حسنا</p>	
<p>متخلص بہ فیض خلف مولانا مولوی پیر محمد صاحب اودھوی سلمہ</p>	
<p>مرتب شد چو مولود مبارک</p>	<p>ترتیب تصنیف ابی الارشاد امجد</p>
<p>پے تاریخ خالص گشت چون فیض</p>	<p>ندا آمد کہ - خوش معراج احمد</p>
<p>دیگر ایضاً</p>	
<p>وحید زمان عالم بے بدل</p>	<p>بسک معانی گہر بہت</p>
<p>پے سال تصنیف امی فیض اتف</p>	<p>زہے - پاک نظم مصنف بگفت</p>
<p>تاریخ مستخرجہ منشی صاحب الامناقب ہمدان زمین منشی ابو الحسن مجاہدین</p>	
<p>خلف مولانا مولوی پیر محمد صاحب اودھوی سلمہ</p>	
<p>چون سفتہ گشت گوہر مولود شادین</p>	<p>در سک نظم نظم تریا شد از نظام</p>
<p>تاریخ آن ز ملہم غیبی حسین رسید</p>	<p>مدح رسول پاک و صحابہ شدہ تمام</p>
<p>قطعہ تاریخ بے نقط مستخرجہ جناب خداقت اتساب</p>	
<p>سیحادوم موسی قدم فرید عصر وحید دوران شاعر غوا</p>	

در خلد او ست صاحب خیر الوتر القین	و تشن بغیب ست سؤل پراز صفت
بحر سخا محیط عطا اجل لصحب	در کوشک نبوت شوے دومه لقا ست
در گردن حیا همه زیور ز وصف او ست	بر فرق حلم تاج ز مدحش پراز بهات
خیر انخیا رواج قرآن و حکمش	شمع جنان بگفته پیغمبر خدا ست
ای او دھوی بخواه بجلد و مدح او	رضوان کردگار که آن بهترین عطا

مناقب امیر المومنین علی کرم الله وجهه

گر مدح کنی مدح شنه و الفقار کن	گر ساتلی سوال زد دل دل سوار کن
سرمایه سعادت دنیا و آخرت	خواهی بدل تو حجب علی اختیار کن
آنرا که برگرفت پیغمبر بدوش خویش	در جاه او مبین ز تعصب کنار کن
مشکل کشا و شیر خد اشحنه بخت	ز وج بتول و روز جزا ستدگار کن

ای او دھوی اگر تو طلبگار رحمتی

طلبش طفیل والد و شهسوار کن

دراک وحی صاحب خیر الورا بخار	بهدرس جبرئیل ومددگار سروست
جانباز یار صاحب لولاک بیخطر	دانشورد و کون و شهنشاه مهتر است
سرایه نجات تو ای او دهمی یقین	در روز ستیزه همین مدح در خور است
مناقب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه	
اسلام را نظام ز فاروق عادل است	اذلال کفر شین از آن شاه حاصل است
گردن زن اکاسره و هم قیاسره	سالار مومنین و امیر الامثل است
شاه جهان رئیس صحابه امام دین	جزاردین پناه و سپه دار باسل است
کشور کشا و واضع تاریخ مصطفی	بر فوق رایش آیت قرآن نازل است
مهرزنی و ختن علی دره دار شرع	رعیش سحر و برالی ایوم و اصل است
مداح اوست خواجه خیر الورا بخود	آیات مصحفش تنفاس سیر شامل است
ای او دهمی مخور غم از انبوهی گناه	مدحش چو روز حشر بگردن حامل است
مناقب امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه	
عثمان ذوی الوقار امام الهدایا است	صدر امامت از پیشانی و راست است

<p>نرم دل بر مومنان کفار اشدت نما تارپو و شرک شد بگسیخته در جا بجا سروران دین پناهان پیشوایان هدا دین اسلام اندر عالم یافت ز ایشان ^{اعتقاد} بر شمر داد کار ایشان از ره روح و ثنا نگر از ذلال از ایشان دین حق ^{اعتقاد} دم بدم خوشنودی رضوان حق خردا حب آن شاهان دین و الفتال عبا</p>	<p>نعت شان در دفتر موسی و عیسی جاوید شد گریزان کفر از اطراف گیتی مطلقا و شکوهان خسروان کیست خضوع پیکران گردن کفر از دستم شمشیر ایشان شد نغم چون به نگلیون تورات نبی پروردگار خوسروان همسران فوج پنهان پیکان باد بر ارواح ایشان تا بروز رستخیز او و هو یا خیر ازین ادوی خواه از ذو ^{الجلال}</p>
<p>تمت مولود النبی صلی الله علیه وسلم آمین یا رب العالمین</p>	
<p>مناقب امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه</p>	
<p>گو بهر نشان مدح او صحف زهر در است بعد از نبی اما قش از جمله بتبر است خیر المهاجرین انیس بهمیبر است</p>	<p>رب جلیل و اصعب صدیق اکبر است سالار سروران و سپه دار ^{مصطفی} شیخ الصحابه مورد تحسین کردگار</p>

۵۵

<p> اگر دستقبال سجات جلال کبریا خاست از هر سو صد اهل و سهلا مرجا گفتگو از جان پرست شد زبانه تنگ جا گفتنیها گفت و هم بشنید از حق رازها از براب امت خود از جناب کبریا گشت ایشان اقوی بر دین اسلام آفتنا تاج سالاری عنایت کرد مرفاروق داد مر شیر خد را حل مشکها عطا مرحمت فرمود راه آوروش از ملک علا رهبران مومنین کیسرسوے راه خدا شد ز مشرق تا مغرب پوزانو از هدا گشت امصار و بلا و از تیغ شان تسخیر غفور و شکر از بیم شان شد نیستی را بر گل </p>	<p> چون مشرف گشت از تیشیم پاعرشین چون مقصود آمد او مقصود بود از قدم شد یکی را گرم بازار و دوی شد بر طرف چشم و گوش ز همان شد چشم و گوش جان کشاد باز گشت راه آوروش همه الطاف بر داد از خوشنودی حق مرده مر صحاب داد مر صدیق را تصدیق تشریف جسم شد عطا عثمان را گنجینه حلم و حیا هر یک را از صحابه بر لحاظ جاه او آن شهان متخلعان از خلعت پرور گوار زیر سیم باد پاپے شان همه زینین کلمة التدرالوا افرشته اند زمین برگند الویه شان سایه اند بر بحر و بر </p>
---	---

<p>در شب معراج بہر عرصہ طبقات سما حکم صادر شد سوے ناموس کبر تا برد گشت نازان براق از آسمان بردش چون بزین آن براق حور پیکران کشاد شد از انجا بہر گلگشت سماوی گرم خیز چون بسیر چرخ زومہ میر پاشین براق برہایون پیکرش گلگونہ سبحان الہی دید بہر کاخ فلک پرگو ہر از اجلاں فرش پاندا از او شد ہفت اہ قدسیان گر طو صحرا قدسی جاہ فرود پیش و پس شد شبان وادی این فدای جاہ خلعت مازاغ در بر قاب قوسینش کم طر قو میگفت جبریل ملائک پیش و پس</p>	<p>عرش و کرسی و جان آریستہ شد از ضیا حور پیکر بخش از بہر رکوب مصطفی گردیدار و نمودش مشکیش آن باد پا مسجد قصی مشرف گشت از تقبیل پا بود بر رویش کشادہ در ہمہ چرخ و سما جست بیرون در دم از جو رفت بر بال سما طرہ اش انافتمنا حسبک اللہش قبا از ملاقات رسل ہم یافت خیلے حظا ہفت ونہ کردہ عروسان فلک پیرایہ در رکاب و دووان انچار و ابرار سما ابن مریم کوفت کوشش از بشارت جبا تاج او ادنی بسر صدق و صفائین پا میمنہ و میسرہ آریستہ از انبیا</p>
--	--

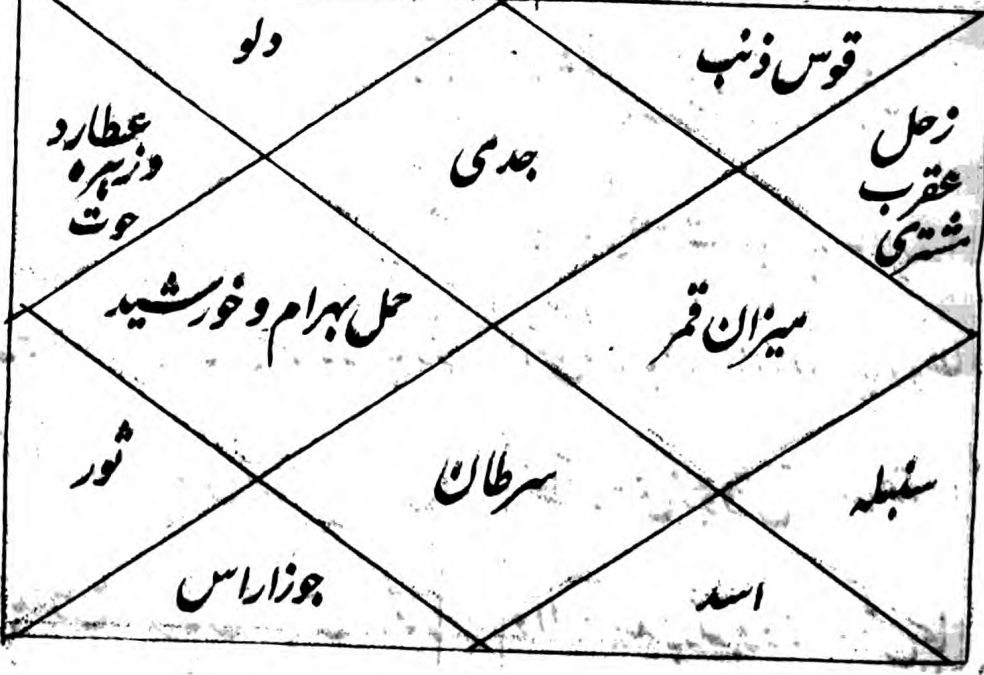
<p> دا و فضل او زبان ناطقہ مر جند ع را گشت زارشش جنت و تافت ری و از تو شد و وان بروفق امر او چو پادارن با خشک ہیزم سبب شد از لمس آن خیر لقا شد قمر و نیم بروفق اشارہ بر سما شد یکے زیر حرا دیگر بیالاس حرا از رو و دیوار امین برد عایش بر بلا بر بہوت او گواہی و ادسرحان خطیا از پے ارضاع خشفانش برسم التجا شیر دادہ بچگان راز و درو جہ و وفا شد حصا تسبیح گو و دست پکش بانا بر کشید از لعب بر فارش قرائم و یوپا از شقاوت رست مودر وید ہائے شقا </p>	<p> آب شیرین شد زمین سخا و در چاہ شہ احرف ہم شرفیش چار جو جنت است دشت ارزانی شعور اشجار لطفش یقین پنج انگشت مبارک چشمہ آب زلال قمران حضرت حق کز اشارت صعبش آمد از چرخ برین دو پارہ او بر زمین بر سر خوانش مہیا میوہ باغ بہشت شد ذراع نچتہ ناطق زہر خود ظاہر نمود جست زد اطلاق آہو مادہ از بند خویش کرد آن سرور ہا و رفت باز آمد و دان قوت مرد گشت قوت لشکر زمین او از جہاے اشقیاد کنج غامے شد نہان چشمہای شمنان را آب و از پخت </p>
--	---

از خیام نیلگون انچار پنهان پیکان
 شد بلند از عیشیان آواز کوس تنه نیت
 بت پرستی را دریده گشت دهنن تا ب
 گشت شق ایوان کسری ناز فارس شد
 چشم دل بکشوف ارشادش بحیر ایشام
 معجزاتش اظہر از خورشید و نصف النہا
 غیرت او پیش از و صور ابا بلی گرفت
 چون نبود اندر وجودش چارار کارا
 جسم او مرآت سان صافی بد از زنگ حشو
 تسع آیات از جناب و ست خلعت کلیم
 یوسف اندر بندگیش اوج دولت را
 فیض او یانار کونی برد از بہر خلیل
 آبدارش خضر تا یق کلیم ذی الوقار

با بطین گشتند بہر تنیت بے انتہا
 از در و دیوار کعبہ خاست صیت حبا
 سرنگون گشته غرائق عرب در وریا
 خشک شد دریا سادہ کفر آ آشتقا
 گرد از تلثیم اقدامش سرش اچرخ سا
 بجد آمد چون بکسی کثرت استارنا
 بر سر اصحاب فیل آن ترخت سجیل تو
 لاجرم از سایہ او کس ندیدہ زیر پا
 پیش و پس بینایش کیسان شد از حکم
 بر شمال خلعت نہ پارچہ سالار را
 ابن مریم یافت از ابرہو اچیا و عطا
 خط آزادی ز جودش آمد اسماعیل را
 والد جمشید چہرگہ بود زرادش بجا

استاده باید خواند

از قدم فیض آگیش زمان بر شد ضیا	چون ز ماد بر زمین آمد زمین را شد شرف
گشت بحر و بر پر از لمعان از آن شمس الضحی	گشت طبقات زمین و آسمان مملو ز نور
غالیه سائیده بل غمغش عین لبقا	بدر چهره لعل لب شون جبین سیمین بن
جان عصمتیان شد قربان آن روشن تقا	هفت طارم هفت در پاشید بوجه نشا
گشت عرفات صفا و مروه را بر عرش سا	شد مربع خانه نور از ظهورش مفتخر
نیز باز بهره در عقرب علویان مه پله را	جدی طالع در حل بهرام و خور در خوت
روز و شب ز نسیان بیستم دور از خطا	راس اجوز اتمام و بد و نوب اندر کمان



دینش قوم جایش عظم حکمتش از حد فزون	آفتش را خواند هم قطب لامحذو الکبریٰ
رتکاری بخش قطعا طاعت او از جمیم	کلمه اش مفتاح جنت طوع او طوع خدا
سابان پیل هو از چشمه سیلاب یز	ناصیه اران پاک اندر رکابش تکنا
طلعتش از نور مطلق شمع بارش بست	نور شمعش شد محیط عرصه ارض و سما
تو جانش طنطنه میشت من بطح الرسول	گنبد اجلال او را مار میت بد صدا
گشت فصیحی تمامه از زبان رو باگره	مور آمد بر کف شان هوش جمله خطا
ششمه عرق جبینش انجم و شمس و سوس	بحر صدق اتقیاشد قطره از عرق او
گردن گردنکشان بر خط او شد منحنی	نقد جاه خسروان شد پیش نقدش شهر او
بر تندی هر که پیش آمد فصحاء عز	گرد عاجز از اختراع اقصا سوره و را
کاروان مرسلین را قافله سالار او	شحنه چارم کتاب سرور دین خدا
پاکتر از جمله پاکان نیک تر از نیکوان	بهترین نسل آدم برتر از اهل سما
اشرف الاشراف نسا نافع عالم مولود	اصلش ابراهیم وجد او ذبیح اندر منا
منتقل میگشت نورا و از صلاب بخیار	در بطون ظاهرات از ابتدا تا انتها

بحر و برز یگین فرمانبرش شاه و گدا	بر سر تیغش دم از نصر اعزیز مستقیم
شمه از عصمت او عصمت کل نبیا	ملتش خیر الممل هم ایش خیر الامم
مالک سبع المشانی قاسم کو ثوبجا	صاحب بسین و طه سرور صد برین
پیروی او ست طغراب سعادت ^{مضا}	التفات او ست بر توفیق آزادی سند
زنده گشته نسل آدم تا با آدم ز ابتدا	گر بدی زو افتراح زنده کردن عظم
غی شده آن ظاهرا نه رخصتشان او لیا	تحت عجازش اگر ایامی معنی می بود
خاکبوسه پیش عنایت کرد فعت چرخ را	مهر و مراز جبهه سانی درش و شوق چین
نوح کشتی ز جویش گشت هم جو دی گرا	تحت حفظش همدنفس موسوی در و دیو
مدح او دیباچه سفر خرد را شد بها	رهروان صبحکه را ذکر نماش نعمت است
بر سر از صلوا علیه ابی رعاش از کبریا	واضحی روشن تقا و لیل از ان عبیرش
سده باب حریمش کعبه اهل سما	قبله روشن ضمیران نقش پایش بر زمین
میرسد افواج پنهان بیکران بقرضا	در جهاد اندر براب دفع شر شرکان
از قیاصه نیز جایش کرد غارت هر کس	خوف تیغش از اکاسه روزمان کردن

پیروی دین او خوشنودی پروردگار	خاک بوسی درش سرمایہ لطف خدا
گرسو و پاش بر جرم زمین بے آفتابہ	گوشدے خاش بشیرع اندو تمم راسرا
بہشت تان برگ شاخ شجرہ چاشن یقین	نہ فلک آمد جاب قطرہ از عرق قفا
چار طاقش سایہ افکن بر سر چرخ برین	ساکنان عرش دائم بر در او جہہ سا
حجر اسود را بودے عزتیشیم انام	گرسودے از لب پاکش بران نوکشفا
دفتر موسیٰ و عیسیٰ پنبہ شد از راسے او	آفتاب جملہ ملت شد بدیوار فنا
بہتر و خیر البریہ رحمتہ للعالمین	دیدہ اہل صفارا خاکپایش توتیا
اتباعش رشده مامور خیل انبیا	خواجہ با جاہ زیر شایش ارض سما
نسل آدم کلمہ از مرسلین و از امم	در میان روز محشر باشدش زیر لوا
اوست در محشر خداوند کلید بہشت و	گیر و او در کف لوا الحمد را از انبیا
مالک دیوان محشر قاسم خلد و جیم	ہر چہ خواهد آن کند فختار ملک کبریا
ہر کراماتی کہ آید در ظہور از اولیا	معجزات اوست در ہر حال یوم الحما
ہستی اوستی ہر جزو کل رحمت است	عنت کنز آتاج سر لولاک اندر بر قبا

رحمت حق چشم پاکش دستا و دست خدا	عقل و ناموس کبر فکر او تنزیل رب
عرش کرسی و سپهر و سه گهر چار آرد با	یافت هستی از برق نور او لوح و قلم
عرشیان و فرشیان شمس و قمر استار با	هشت جنت هفت دوزخ هر چه باشد اندر آن
در درج احدیت را نور او عین صفا	نکست گلزار وحدت موج دریا ازل
مایه ایمان و جان را عرش دولت خدایا	مهر چرخ خوابگی و داور با اختیار
شخصه بیعت احرام و شاه بزم انبیا	شاه دین در ابتدا و دور گیر انتها
خاک درگاه رفیعیش کحل عین صفا	پیشگاه عرش جاهش سجده گاه جبریل
شاه با جاه رسالت خیل تا شش اتقیا	دره التاج نبوت واسط عقد رسل
سرور پاکان عالم قبله اهل صفا	آن هلم بیضه دین هادی مهدی غلام
بود سجود او با دم و رزاملاک سما	بود مقصود او ز ایجاد وجود بوالشیر
هفت سلطان سماوی شمع بر پیش دایما	هفت مردان معظم در گشاپاسان
نوبت بانگ نمازش و جد نبشده عرش را	سید اولاد آدم پیشوا و قبلتین
جهه سانی بر سر خاک درش عین التجا	کسری از حیطة طاعت نشان تقویت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ہاشمیا نسخ الاویان فی ام القری
بل ہو سبب للاحراز سعادتہ کلما
شاہ اورنگ نبوت تاجدار اجتبا
باعث ایجاد عالم خواجہ ہر دوسرا
بزم انی جاعل را اوست بہمت تجا
اوست ایوان خدای را کلید در کشا
عشرت از درگاہ بخش یافت تشریف
اوست اندر پرودہ ہر تقدیر چہرہ کشا
گر نبودے او خدا کس نیگفتے خدا

محمد اسد الذی بعث نبیاً مرسللاً
نقشہ محبوب عبد اللہ ذی العرش المجید
احمد مختار حق کشور خدای صطفی
سند آراے رسالت پیشواے سلیمن
در سراق و وحدت حق علت غائی زکن
منظر انوار ذات بخت در قصر یکے
آفتاب بزم وحدت قہرمان احدیت
پیش طاقتش را کتابہ کرد حق قل یا عباد
گر بودی او نبودمی بچکس اندر وجود



Mauntid al-nabt.



249 D 191

~~4912 D 13~~

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Newul Kishore.



